

متن پرسش

با سلام: ۱. جلسات تفسیر شما چه تفاسیری که فرمودید و چه تفاسیری که الان می‌فرمایید آیا شرح میزان رو می‌کنید یا تفسیر خودتان است؟ ۲. ما می‌گوییم عالم جدیدی آغاز شده و امام خمینی تحولی ایجاد کردند، خب این یک مدعا است چه استدلال‌هایی باید برای این مدعا بیاوریم تا ثابت کنیم؟ ۳. کتاب کربلا مبارزه با پوچی‌ها آیا مقدمه می‌خواهد؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: روش بنده آن است که میزان را تبیین کنم، زیرا معتقدم علامه «رحمة الله علیه» خوب متوجه ظلماتی شدند که روح مدرنیته به میان آورده، البته برای به روزآوردن آیات مثال‌هایی که می‌زنم بیشتر به روز است ۲- در ۶ جلسه‌ای که در مدرسه‌ی معصومیه‌ی قم صحبت شد و جزوات آن‌ها بر روی سایت هست، عرایضی شده که خبر از آن می‌دهد که اراده‌ای خاص از طرف حضرت حق به صحنه آمده تا دین به جامعه‌ی بشری برگردد. مقام معظم رهبری در جلسه‌ای که با خبرنگاران داشتند پنج عامل را در این رابطه شمرند ۳- کتاب‌هایی که حاصل سخنرانی بنده است عموماً نیاز به مقدمه ندارد زیرا رویهمرفته مخاطبان جلسات عموم افراد بوده‌اند ولی کتاب‌هایی که نوشته‌ام تا تدریس شود آن‌ها نیاز به مقدمه دارد. و «کربلا مبارزه با پوچی‌ها» حاصل سخنرانی بنده است. یکی از منتقدین در رابطه با بعیددانستن تحقق تمدن اسلامی حرفشان به بنده این بود که بر خلاف آنچه شما می‌گویید واقعیت جامعه‌ی ما این را نشان نمی‌دهد و نمونه‌هایی از ضعف‌های موجود در جامعه را در همه‌ی سطوح مطرح کردند. در جواب ایشان گفته شد: تأمل بر نحوه‌ی ظهور سنت‌های بزرگ در تاریخ می‌تواند مقدمه‌ی مناسبی باشد برای آن که بدانیم چگونه شکل می‌گیرد. این که شاه به عنوان مظهر خودباختگی یک ملت نسبت به تفکر غربی، رفت و این که در حال حاضر آمریکا هر تصمیمی که با روحیه‌ی استکباری‌اش می‌گیرد موفق به انجام آن - آن‌طور که او تصمیم می‌گیرد - نمی‌شود و این که روح مردم جهان به سوی معنویت گرایش پیدا کرده؛ حکایت از آن دارد که خداوند تقدیر دیگری را برای ما رقم زده، هرچند برای حاکمیت آن تقدیر باید فرایندی طی شود. بنده نمی‌گویم آنچه در حال وقوع است بدون تفکر در منظر دید همگان قرار می‌گیرد تا شما بفرمایید چرا قابل رؤیت نیست. مگر آن زمانی که حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: «شاه رفتنی است» در ظاهر جامعه چیزی نمایان بود؟ یا وقتی از شکست مارکسیسم لنینیسم خبر دادند، از ظاهر حرکات کشور شوروی و مردم آن می‌شد چنین شکستی را دید؟ اگر بتوانیم ماوراء آنچه ظاهر

است، با آنچه تفکر حضوری در اختیار ما می‌گذارد مأنوس شویم، در تاریخ زمانه‌ی خود حضوری از تقدیر الهی را احساس می‌کنیم که مانند هوایی تازه می‌خواهد تاریخ جدیدی را بسازد و ما در صورتی از حضور در این فرآیند محروم نمی‌شویم که احساس خود را از چهارچوب مفهوم، به چیزی بالاتر معطوف داریم که آن «وجود» است. در آن حال در منظر خود انسانی مدّ نظر ما است و با او سخن می‌گوییم که در حال ظهور است و نه با انسانی که دوره‌اش گذشته، و آن وقت برایتان روشن می‌شود چگونه حرکتی که مربوط به این دوره از تاریخ نیست نمی‌ماند همان‌طور که حرکات شاه و صدام نماند. به نظر شما چه کسی در دوران خود زندگی می‌کند؟ آن کسی که با وضع موجود هم‌رنگ است یا آن‌هایی که نسبت خود را با تاریخی که شروع شده، تعریف کرده‌اند؟ شهدای عزیز ما سنت جاری شده در تاریخ را با تذکر حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» شناختند و هم‌رنگ تاریخی شدند که با وجود خود باید احساس می‌کردند و البته احساس کردند. آن‌ها چون می‌خواستند باشند، متفاوت از ظاهر زمانه‌ی خود شدند و مسئولیت تحقق تاریخی را که شروع شده است به گردن دیگری نینداختند، مسئولیت دوران خود را به تنهایی به دوش کشیدند. این درک دیگری است از زمانی که در آن زندگی می‌کنیم. خواستم روشن کنم سایر سنت‌ها و تمدن‌هایی هم که در تاریخ شروع شده‌اند در ابتدا چندان ملموس نبوده و تمدن حاکم مانع از آن بوده که به‌خوبی دیده شوند ولی در دل همان نطفه‌ی اولیه‌ی خود رشد می‌کردند و عالم‌گیر می‌شدند. وقتی حضرت علی «علیه السلام» به عنوان نوجوانی ۱۱ ساله با آن انسان ۴۰ ساله بیعت کردند در ابتدا در آن فضای حاکمیت فرهنگ جاهلیت، اصلاً حسابی روی آن‌ها باز نمی‌شد ولی حقیقتاً اگر امیرالمؤمنین «علیه السلام» نبودند آیا اسلام پا می‌گرفت؟ یا درست در نقطه‌های عطفی که فرهنگ جاهلی همه‌ی توان خود را آورده است تا کارها را تمام کند، علی «علیه السلام» است که موازنه را به نفع اسلام تغییر می‌دهد؟ در جنگ خندق عمرو بن عبود آمده است این طرف خندق و عربده می‌زند کسی بیاید با من بجنگد، می‌گوید خسته شدم از بس عربده زدم و هیچ‌کس برای مبارزه با من نیامد. ملاحظه کنید در این فضا تنها امیرالمؤمنین «علیه السلام» است که بلند می‌شود و کار را به نفع اسلام تمام می‌کند. به همین جهت زهرای مرضیه «سلام الله علیها» در آن خطبه‌ی مشهور می‌فرمایند: «كَلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ اِطْفَأَهَا اللَّهُ» هرگاه که آتش جنگ برافروختند، خدا خاموشش فرمود. «أَوْ نَجَمَ قَرْنٌ لِلشَّيْطَانِ» یا هر هنگام که شاخ شیطان سربرآورد. «أَوْ فَعَرَّتْ فَاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» یا ازدهایی از مشرکین دهان باز کرد. «قَذَفَ اخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا» رسول خدا «صل الله علیه و آله» برادرش علی «علیه السلام» را در کام ازدها و گلوگاه آن افکند. عرضم این‌جا است که تأمل بر نحوه‌ی ظهور سنت‌ها در تاریخ کمک می‌کند تا ما به موضوع حضور انقلاب در آینده با تأمل بیشتری فکر کنیم و گمان نبریم اگر حاکمیت تمدن مدرن در نظام ما نفوذ کرده پس آینده از آن فرهنگ مدرنیته است. تجربه‌های تاریخ گذشته نشان می‌دهد می‌باید نسبت به آینده امیدوار بود. حوادثی که در عالم در حال وقوع است مثل رفتن شاه ایران و گرایش مردم جهان به سوی معنویت و ... حکایت از آن ندارد که خداوند تقدیر دیگری برای بشر امروز رقم زده است؟ هرچند برای حاکمیت آن تقدیر باید

فرایندی طی شود و این احتیاج به زمان دارد تا قلعه‌ی تمدن مدرن آرام‌آرام بی‌سکنه شود و یا آرام‌آرام با تمدنی روبه‌رو شوید که نظر به ملکوت عالم دارد و به ابعاد متعالی انسان‌ها توجه می‌کند. در جلسات قبل در معنای فرایندی‌بودن هر انقلابی عرایضی داشتم و روشن شد واژه‌ی فرایند یعنی یک شروع طولانی، و عرض شد حتی تمدن غربی که نسبت به تمدن‌های گذشته از نظر زمانی نزدیک‌ترین تمدن به ما است، در طول ۲۰۰ سال ظهور کرد و حالا بعد از چهارصدسال شما با فرایند سقوطش روبه‌رو شده‌اید. ابتدا دویست سال قبل از رنسانس یک فضای تاریخی ایجاد شد تا آن‌که فرانسیس بیکن در سال ۱۶۲۷ کتاب «آتلانتیس نو» را نوشت و آرام‌آرام آرمان‌های آن تاریخ ظهور کرد و آنچه در ابتدا به عنوان یک آرمان مطرح بود به مرور به فعلیت رسید. در مورد تمدنی هم که با انقلاب اسلامی ظهور می‌کند، بنده نمی‌گویم بدون تفکر حضوری در منظر دید همگان قرار می‌گیرد تا شما بفرمایید چرا قابل رؤیت نیست بلکه عرض بنده آن است که ملاحظه کنید چگونه در زیر پوست این ظاهر، سنتی در حال وقوع است که آن ادامه‌ی فرهنگ غربی نیست. باز تأکید می‌کنم؛ مگر آن زمانی که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فرمودند: «شاه رفتنی است» در ظاهر جامعه چیزی نمایان بود؟ یا وقتی از شکست مارکسیست و لنینیسم خبر دادند از ظاهر حرکات کشور شوروی و مردم آن چیزی پیدا بود؟ اتفاقاً گورباچف آمد تا پروستاریکای مارکسیسم لنینیسم را احیاء کند و شتاب بخشد، با یک امیدی هم آمد، حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» همان وقت برایش نوشتند دیگر باید سراغ مارکسیسم و لنینیسم را در موزه‌ها گرفت. چون امام با شعور حضوری خود متوجه تقدیری شده بودند که در آن تقدیر دیگر مارکسیسم لنینیسم امکان ادامه یافتن نداشت و این بصیرت با نگاه «وجودی» به عالم قابل درک است. موفق باشید